

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه ۵۶ می‌فرماید: »

...«؛ بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید.

...»

...«؛ اینها قدرت رفع گرفتاری از شما ندارند. ...»

«؛ قدرت دگرگون کردن احوال،

گردانیدن احوال را هم ندارند. در آیه نفرموده: چه گمانی کردید، ولی از آیات قبل و بعد معلوم می‌شود که بحث، بحث الوهیت و ربوبیت است؛ یعنی بخوانید آن کسانی که خیال می‌کردید اینها ربوبیت دارند و لازم‌هاش این است که نفع یا ضرری را در اشیاء ایجاد کنند. خواندن هم مطلق خواندن مراد نیست، مراد دعا است. این خواندن برای این است که حاجتی را از شما رفع کند. در علوم بلاغی گفته‌اند که اگر طلب از بالا به پایین باشد به آن «امر» می‌گویند؛ از مساوی به مساوی «التماس» می‌گویند؛ اگر از پایین به بالا باشد «دعا» است. شما که می‌گویید اینها اله شما هستند، رب هستند و قدرت تأثیر در عالم دارند. دعا کنید و از آنها طلب حاجت کنید تا ببینید برای شما کاری کنند. بعد می‌فرماید: «...»

کشف گرفتاری و رفع گرفتاری شما را ندارند. «ضَّرَّ» به معنای اضطراب و گرفتاری است. جایی که آدم در سختی واقع می‌شود و حالت اضطراب به او دست می‌دهد و دیگر کاری از دستش بر نمی‌آید، اسباب بی‌اثر می‌شوند. «...»

«؛ حول و تحویل هم

ندارند. «تحویل» یعنی از حالی به حالی بردن. اگر یک شیء را بردارید و یک شیء دیگری را سر جاییش بگذارید، تبدیل کردید. ولی اگر یک شیء را از حالی که دارد به حال دیگری درآوردید، تحویل می‌شود. زمانی تحویل ذاتی است، مثلاً چوبی را در آتشی قرار می‌دهید، از حال چوب بودن دگرگون می‌شود به حال خاکستر، این حول و تحویل ذاتی است. زمانی تحویل صفاتی است؛ یعنی صفاتش دگرگون می‌شود. مثلاً آدم سالم، مریض می‌شود و یا آدم مریض، سالم می‌شود. قرآن می‌فرماید: بخوانید آن کسانی از غیر خدا که گمان می‌کردید رب شما هستند، قدرت تأثیر دارند و یا باید آنها را عبادت کنید و اله هستند آنها را بخوانید و حاجتتان را هم به آنها بگویید تا بدانید که هیچ وقت نمی‌توانند که هیچ گرفتاری را از شما رفع کنند.

یک نکته دیگری که در اینجاست اینکه نفرمود: «قُلْ أَدْعُوا مَا زَعَمْتُمْ»؛ چون «ما موصوله» برای اشیاء بی‌جان به کار برده می‌شود و معنای «آنچه» را می‌دهد. در اینجا فرموده است «الذین»، «الذین» اسم موصول است و برای عقلا به کار می‌برند. معلوم می‌شود که مراد از کسانی که قرآن می‌فرماید بخوانید و از آنها بخواهید که برایتان کاری کنند، آدمها و عقلا هستند، از اجنه و فرشتگان و انسان. پس «الذین» اشاره لطیفی است که خطاب متوجه کسانی است که موجودات عاقلی که معبود اینها هستند، از اینها انتظار کشف ضر نمایند، چون یکی از مبانی بت پرستان این بود که مثلاً این سنگ نماینده فلان فرشته است یا نماینده فلان جن است، بعد از او کمک می‌خواستند بعد کم کم این را هم فراموش کردند. خود همین سنگ و بت‌ها را می‌پرستیدند و از خود اینها انتظار کمک داشتند. می‌گوید: اینها اصلاً قدرت اینکه به شما کمک کنند را ندارند. قرینه و دلیل دیگر این حرف ما که در آیه، افراد عاقل مورد نظر هستند این است که در آیه بعدی می‌فرماید: «...»^۱ و باز در اینجا

می‌بینیم که با اسم موصوله و اشاره برای عقلا استفاده کرده است. یک نکته که در اینجا وجود دارد این است که قرآن تحدی کرده است، تحدی به این معنا که شما صدا بزنید، دعوت کنید این اله خودتان را، این اجنه‌ای را که خیال می‌کنید کاری از آنها برمی‌آید، حتی کسانی مثل حضرت عیسی به عنوان رب خودتان یک موجود فوق بشر دارای جنبه الوهیت صدا بزنید، ببینید که کاری از دستشان برمی‌آید، می‌توانند کاری برایتان انجام دهند؟! این تحدی است یعنی نمی‌توانند.

حضرت صالح در آخرین روزهای دعوتش که بود همین کار را کرد. به قوم ثمود گفت: بیایید مسابقه‌ای بدهیم، شما خدایانتان را بخوانید و از آنها بخواهید که یک معجزه کنند، اگر معجزه کردند من به شما ایمان می‌آورم و دست از دعوتم برمی‌دارم. گفتند: پیشنهاد خوبی است. وعده گذاشتند و جلوی بتان آمدند و شروع کردند به دعا کردن، تضرع و گریه کردن، دیدند که هیچ فایده‌ای نداشت و آن اثری که می‌خواستند انجام نشد. کم کم شروع کردند خاک به سر ریختن، ادا در آوردن، خود را به خاک مالیدن، پیرهن‌ها را پاره کردن، صورت خراشیدن ولی دیدند که هیچ اتفاقی نیفتاد و صالح دارد به آنها می‌خندد. کارشان که تمام

شد، گفت: من اگر از خدای خودم بخواهم که کاری کند و حاجت من را روا کند ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری! که بعد قضیه ناقه پیش آمد.

این نکته خیلی مهمی است. اصولاً مذهب حق می‌تواند که از مذاهب باطل اینگونه تحدی کند. بگوید که اگر شما راست می‌گویید که دینتان بر حق است. از رهبرانتان، حتی اگر آن رهبران بر حق بودند از اینها بخواهید که مثلاً یک مریض ما را شفا بدهید. ما می‌توانیم به کلیمی‌ها تحدی کنیم و بگوییم: شما متوسل شوید به حضرت موسی، دو نفر را شفا بدهد، بعد برای همه ثابت کنید ما هم دین شما را قبول می‌کنیم. به مسیحیان بگویید که شما به حضرت عیسی متوسل شوید و او کوری را شفا دهد. نه اینکه ما منکر حقانیت حضرت موسی و حضرت عیسی هستیم! نه، چون حضرت موسی و عیسی به آنها می‌گویند که شما از دیوار بالا می‌آید، راهتان نمی‌دهیم، باب ورود ما اسلام است؛ چون اگر قرار باشد که خدا به هر ندایی جواب دهد به ائمه و حجج الهی بدون دلیل و ضابطه پاسخ دهد، حق و باطل مخلوط می‌شود. مثلاً یهودی بر سر قبر حضرت موسی برود شفا بگیرد؛ مسلمان هم سر قبر پیامبر برود و شفا بگیرد؛ سنی سر قبر خلیفه دوم شفا بگیرد. اگر این طور می‌شد راه گم می‌شد و خدا هرگز این کار را نمی‌کند، این ظلم به بندگان است. یک شهرداری می‌فهمد که وقتی می‌خواهد تابلو بزند نباید فلش دو طرفه بزند. تابلو کرمان را بزند آن وقت دو فلش که هر کدام جهتی را نشان می‌دهد قرار بدهد، آیا مردم اعتراض نمی‌کنند؟ خدا بیاید همین کار را بر سر مردم بیاورد؟

در یک جایی نشسته بودیم شخصی گفت: بت پرستان در بتکده می‌روند و چون معتقدند شفا می‌گیرند. گفتیم: من از همین الان به شما اعلان می‌کنم که اگر یک مورد غیر از طریق اهل بیت پیدا کردی که کسی شفا گرفته (حالا رفته از بت گرفته یا از قبر فلان پیغمبر شفا گرفته)، من هم بت پرست می‌شوم، من همین جا می‌نویسم و امضا می‌کنم. این کار خلاف عدالت است، خدا مردم را سرگردان کند.

در زمان جنگ، در عملیات والفجر، محاصره شده بودیم و راه را گم کرده بودیم بی‌سیم چی بی‌سیم می‌زد که آقا کدام طرف بیاییم؟ می‌گفت: من الان یک منور قرمز می‌زنم شما به طرف منور بیایید؛ چهار طرف منور قرمز می‌آمد بالا، سه طرفش برای عراق بود یک طرفش خودی. آنها داشتند استراق سمع می‌کردند. بعد می‌گفت که منور سبز می‌زنم. هر طرف که منور سبز زدیم شما بیایید. دوباره چهار طرف منور سبز رفت زده می‌شد، در آخر هم بچه‌ها به دل دشمن رفتند. آخر شانس با آنها بود و سه طرف برای آنها، آن وقت خدا می‌آید صد تا منور سبز بزند و فقط یکی از آنها حق باشد، بعد بگوید که بگرد حق را پیدا کن! آیا این عدالت است؟ هرگز خدا این کار را نمی‌کند. چند نفر را تاکنون دیده یا شنیدید که جناب خلیفه دوم شفا داده باشند؟ نشان ما هم بدهید. سالی بیست میلیون حاجی به حرم پیغمبر می‌رود، این همه آدم شل، کور، چلاق و... می‌روند زیارت می‌خوانند و با یک ارادت خاصی، تا حالا یکی از آنها شفا گرفته است؟ نشان ما هم بدهید. ولی اینقدر ائمه ما حتی غیر مسلمین را شفا داده‌اند، که آنها هم باور دارند. در ایام محرم پارسال دیدید که تلویزیون نشان می‌داد که مسیحیان برای غذای امام حسین^(ع) صف کشیده بودند. می‌گفتند این شفاست ما نمی‌خوریم و اینها را نگه می‌داریم و موقعی که مریض پیدا کردیم به مریضمان می‌دهیم. برای کدام از رهبران عالم چنین موقعیتی پیش آمده است؟

«...»

یک نقل عجیب و غریب از یک عالم متعصب سنی روی گوشی‌ها افتاده بود، یک نفر به من زنگ زد و گفت که من او را ندیدم و او را نمی‌شناسم، بعد در آخرش می‌گوید که از صلحاست، اگر تو ندیدی و نمی‌شناسی از کجا می‌دانی که از صلحاست؟ که من به بیابان رفتم بعد یک ماری را دیدم و می‌خواستم آن را بکشم، دیدم این مار حلقه زده است و نوشته است عمر، من هم دلم رحم آمد و به خاطر احترام اسم خلیفه دوم از کشتن مار خودداری کردم. خودش گریه می‌کرد. حالا من می‌خواهم همین را تحلیل کنم. اینها خیال می‌کنند که می‌توانند با جعل حقایق، با روشن کردن شمع در مقابل خورشید، با خورشید مقابل کنند، اشتباه می‌کنند. بزرگانان هم چنین ادعایی نداشتند. چه کسی چنین حرفهایی را می‌زند؟ شما مورد حمایت همانهایی نیستید که وقتی ما جلوی قبر پیامبر می‌ایستیم می‌گویند: این مرده است و تمام شده است. همین قصه می‌گوید که عمر زنده شده و در عرفات آمده است و به جای من احرام پوشیده و حج به جا آورده است. یک بام و دو هوا؟! همین آقا زنگ زده که آقا من به عرفات آمده‌ام شخصی را دیدم که احرام پوشیده و از او پرسیدم که تو چه کسی هستی؟ گفت: من عمر هستم. گفتم: تو اینجا چه

می‌کنی؟ گفت: بعد از اینکه فلانی (خودش را می‌گفت) نتوانست حج بیاورد من به جای ایشان آمده‌ام حج می‌گذارم. به پیامبر که می‌رسد می‌گوید که مرده‌اند و تمام شده‌اند چرا شما می‌روید زیارت اهل قبور می‌خوانید؟ حالا این نکته، اینکه این مار که نوشته است عمر بالاخره این مار می‌فهمیده! این مار از کجا فهمیده که این آقا سنی است؟ که باید عمر بنویسد، یک دفعه از بد شانس شیعه در می‌آمد! با عمر مخالف بود و سنگ را محکم‌تر بر رویش می‌زد. چه طور فهمیده که سنی است؟ لابد این مار علم غیب هم داشته است. ثانیاً بر فرض یک الهام آسمانی بر او نازل شده که یک سنی دارد می‌آید، اینجا این طرفدار خلیفه دوم است! سواد از کجا داشته است؟ چه چیز تحویل مردم می‌دهید؟ بعد هم یک عده عوام را گول بزنند لااقل همان کارهایی را که کرده‌اند را بگویند آنها که نمی‌توانند مثل آل محمد^(ص) باشند، «لَا يِقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ^(ص) أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ هیچ کس با اهل بیت قابل قیاس نیست. شما هم اگر می‌خواهید تعریف هم کنید همان چیزهایی را که در تاریخ نوشته‌اند را بگویند. نمی‌توانید بر این کوه پرواز کنید. چند نفر را تا حالا شفا داده‌اند؟ آقا شفا دادن ائمه تا حدی است که مسیحیان و زردشتیان قبول دارند و حتی شفا گرفته‌اند. در همین یزد من چند زردشتی سراغ دارم که شفا گرفته‌اند. یکی از بستگان نزدیک ما گفت که یکی از زردشتیان پایین شهر در شب در خانه ما آمد و گفت که پسر من مریض است سرطان دارد دکترها جوابش کردند در گودرز هم بستری است من در خانه ابوالفضل^(ع) آبرویی ندارم شما دعا کنید که پسر من خوب شود. دیدم این بنده خدا مستاصل هست، من هم قبول کردم. در نیتم بود که فردا یک توسلی به آقا ابوالفضل^(ع) کنم که جوان خوب شود. صبح که نماز خواندم همان اول وقت خانمی از چند کوچه آن طرف‌تر آمد در خانه زد و من هم بیرون آمدم، گفت: دیشب خوابی در مورد شما دیدم، عجله کردم که بیایم این خواب را به شما بگویم. گفتم: بفرما. گفت: دیشب در خواب دیدم که در عالم خواب به من گفتند که به فلانی بگویند که سرش (اسم پسر جوان بود) از دنیا رفته است برایش توسل نکنند، مسلمان هم از دنیا رفته است. گفتم: تو از کجا می‌دانستی که من قرار است توسل کنم. گفت: من چیزی نمی‌دانستم و فقط خواب دیدم. ایشان گفت که ساعت ۸ و ۹ بود که خبر آمد ایشان دیشب در بیمارستان از دنیا رفته است. زردشتیها هم اعتقاد دارند من خودم در همین شهر یزد دو مورد سراغ دارم که با توسل به اهل بیت خدا به آنها فرزند داده است. یکی از آنها تا اسرائیل و دیگری تا انگلستان رفته بود و جوابشان کرده بودند و گفتند که فرزنددار نمی‌شوند. البته من یک گله‌ای دارم، خدا کند این حرف یک جور منتقل شود. یکی از سیاست‌های این آقایان آستان قدس این است که افرادی که شفا گرفتند را از دید مردم مخفی می‌کنند. من در یکی از دفاتر آستان قدس گفتم: آقا این افرادی که شفا گرفته‌اند را به ما نشان دهید ما می‌خواهیم به اینها استناد کنیم و می‌خواهیم نقلمان بی‌واسطه باشد. من خودم چند نفر از دوستانی که شفا گرفته‌اند و خودم در جریان معلولیت کاملشان بودم را از نزدیک دیدم. یکی از آنها آقای ظهوریان که قطع نخاع بود پزشکان آلمانی هم گفته بودند که باید با این مرض بسازی، دو ماه بعد در حرم امام رضا^(ع) شفا دادند (آزاده هم هست). من هم چندین سال فلج بودنش را دیده بودم. خودش هم برایم تعریف کرد که چگونه او را شفا دادند. من هم به این آقایان گفتم شما که اینقدر شفایافته دارید در اختیار مردم بگذارید. آقا گفت: دو سه مورد سوء استفاده کرده‌اند و مردم به آنها احترام گذاشته‌اند و اینها هم غره شده‌اند و ما هم ترسیده‌ایم و دیگر معرفی نمی‌کنیم، این اشتباه است. مگر از قرآن سوء استفاده نشده است، پس بیایم هر چه قرآن است جمع کنیم. مگر بعضی روشهای باطل را نخواستند که با استناد به آیات قرآن اثبات کنند؟ مگر از همین قرآن سوء استفاده نکردند؟ مگر از چیزهای دیگر سوء استفاده نمی‌شود؟ در هر چه مغازه چاقوسازی است را باید ببندند چون یک وقتی با همین چاقو آدم می‌کشند! همه چیز قابل سوء استفاده است. از اسم پیغمبر سوء استفاده شد، از احادیث اهل بیت و پیامبر سوء استفاده شد، از قرآن سوء استفاده کردند. آدم عاقل نمی‌آید به خاطر چند مورد سوء استفاده، در خیر را به روی مردم ببندد. من این را قبول ندارم و این افراط است و اشتباه است و باید اینها را در اختیار مردم بگذارند. امروز دین و اعتقادات مردم به همین کرامات اهل بیت بند است، نه به این دو تا کلاس اینجوری. اگر دین مردم می‌خواست به امثال این کلاس و سخنرانی حفظ شود کلاه ما پس معرکه بود. مردم به آن بزرگواران نگاه می‌کنند، به کرامات آنها دینشان می‌ماند، جلوی این فیض را هم می‌گیرید؟! آن وقت آن آقا هم بیاید بگوید که یک آقای ناشناسی به من زنگ زده است که می‌خواستم ماری بکشم دیدم نوشته است عمر، هم علم غیب داشته هم سواد، عجب مار با کمالی! من هم آن را نکشتم. جناب خلیفه هم از قبر درآمده و به عرفات رفته است و برای من که این قضیه را تعریف کردم یک حج برای من به جا آورده است. خیلی از مردم ضعیف

هستند و نمی‌توانند اینها را هضم کنند. ما می‌گوییم هیچ کس نمی‌تواند منکر این معنا شود که اهل بیت^(ع) چه در زمان حیاتشان، چه در زمان مماتشان، کرامات بی‌شمار داشتند. شما یکی نشان دهید. بگویید که سر قبر عثمان رفته و شفا گرفته، کوری بینا شده یا در ادیان دیگر یک مثال نشان بدهید که یک مسیحی متوسل به حضرت عیسی شده و شفا پیدا کرده. اصلاً این حرفها مطرح نیست. دیدید در رایانه بعضی از این کلیدها مات می‌شود (خاموش می‌شود) و هر چه کلیک می‌کنید عمل نمی‌کند. وقتی اسلام آمد آن در بسته شد و دیگر جواب نمی‌دهند، اگر می‌خواهی حضرت عیسی جوابت بدهد این طرفی بیا. شرط دارد. »

«؛ بگو بخوانید، هر کسی را که فکر می‌کنید کاری از

دستش می‌آید، ببینید که آیا می‌توانند مشکلاتان را حل کنند. شیعه تحدی می‌کند، با قدرت هم تحدی می‌کند.

آیه بعد می‌فرماید: «...؛ کسانی که این کفار و مشرکان و منحرفان می‌خوانند

و عرض حاجت نزد آنها می‌کنند، خود اینها دنبال وسیله هستند به طرف خدا، چقدر این آیه لطیف است! برای اینکه کسی منکر توسل شود، در عین حال که الهه بودن آنها را نفی کرده است، جستجوی وسیله به درگاه خدا (توسل) را تأیید کرده است. از این آیه معلوم می‌شود که این آلهه‌ای که قرآن می‌فرماید سنگ و چوبها نیستند، افراد عاقل هستند. چون می‌فرماید: «

...؛ این کسانی که این مشرکان آنها را می‌خوانند خود اینها هم دنبال وسیله به درگاه

خدا هستند. مؤمنی به حضرت موسی متوسل شده بود، شب حضرت موسی به خوابش آمده بود گفته بود که تو حسین را داری، به من متوسل شده‌ای؟ همه انبیاء کشته یک نگاه حسین^(ع) هستند! نه اینکه جواب ندهد. حضرت موسی خیلی کریم است و واقعاً یک مسلمانی اگر به حضرت عیسی متوسل شود ممکن است جوابش را بدهند. ولی جواب به مسیحی ابداً این در به روی غیر مؤمن بسته شده است و غیر مؤمن دیگر از این در جواب نمی‌گیرد. قفل سنگین به آن زده‌اند. چرا؟ تا راه گم نشود. تابلو دو فلشی و سه فلشی نمی‌شود، سه چهار طرف راهنما نمی‌زنند. خدا نمی‌آید مردم را سرگردان کند خدا این همه پیغمبر فرستاده که بگویند راه این طرف است.

بعد می‌فرماید اینهایی را که شما دنبالشان هستید و آنها را می‌خوانید خود اینها هم دنبال توسل هستند. دنبال این هستند که وسیله جستجو کنند. در بحث توسل عرض کردم که اصلاً رفتن به درخانه خدا بدون وسیله امکان ندارد. خود دعا وسیله است، می‌شود در دل نیت کنی که ای خدا تو می‌دانی که من در دل چه می‌خواهم، به من عطا کن؟ آیا اینطور می‌شود؟ یا اینکه بگویید: ای خدا تو که می‌دانی که من از تو چه می‌خواهم، تو که علام‌الغیوبی به دل من هم اطلاع داری، پس همین که من نیت کردم تو وظیفه داری که برای من بفرستی. بدون وسیله ما دیگر نمی‌خواهیم به تو توسل کنیم. قرآن می‌فرماید: «

...؛ بگو اگر دعای شما نبود خدایم به شما اعتنایی نمی‌کرد. دعا وسیله نیست؟ اول دعا می‌خوانیم و اشکی

می‌ریزیم، بعد هم حاجت می‌خواهیم. نماز می‌خوانید و بعد از خدا حاجت می‌خواهید، یا عمل صالح وسیله است یا انسان صالح وسیله است. عرض کردیم که انسان صالح ارجحیت دارد، چون انسان صالح منبع عمل صالح است. «فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ»^۳؛ انجام دهنده کار خیر از خود کار خیر بهتر است و انجام دهنده شر هم از خود کار شر بدتر است. چرا؟ چون انجام دهنده کار خیر معدن کار خیر است. و مرتب از او کار خیر صادر می‌شود و انجام دهنده کار شر منبع و معدن کار شر است و کراراً کار شر از او صادر می‌شود؛ یعنی دروغگو از یک دروغ بدتر است چون او هزاران دروغ می‌گوید. انسانهای صالح در توسل به سوی خدا برتر از اعمال صالح هستند. در سوره مائده می‌فرماید: «

۱- اسراء آیه ۵۷

۲- فرقان آیه ۷۷

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳۲

۴- مائده آیه ۳۵

اشاره به وسیله بودن عمل صالح باشد، نه انسانهای صالح؛ ولی این آیه که می‌فرماید: «

...»، انسانهای صالح هستند و این از قرینه مشخص است. قرینه کدام است؟ اینکه در بعد می‌فرماید: «...»؛ با

ضمیر «هم» به اینها اشاره کرده است. می‌فرماید: این وسیله‌ها کدامشان ... و ضمیر «هم» برای عقلا است اگر مراد عمل صالح بود باید می‌فرمود: «...»

...». ولی «هم» برای عقلا به کار می‌رود، پس مراد انسانهای صالح است. می‌گوید اینهایی را که این مشرکان می‌خوانند و خیال می‌کنند که اینها کاری از دستشان برمی‌آید یا آن معبودهای غیر الهی مثل فرشتگان، کشف ضر از اینها نمی‌کنند، (مثلاً یکی برود جبرئیل را بپرستد، بعد هم به جبرئیل بگوید که تو خدای منی، حالا که من تو را خدا گرفته‌ام بیا مشکل من را حل کن. یا مثلاً یکی بیاید بگوید که ای عیسی ما تو را پسر خدا دانستیم ما تو را بالا بردیم حالا بیا درد قلب ما را شفا بده). قرآن می‌فرماید این در بسته است «...»

...». نمی‌گوید: «فَلا یَکْشِفونَ الضَّرَّ»، می‌گوید که اصلاً مالک نیستند این کار را کنند، می‌گوید که اصلاً حق ندارند که این کار را انجام دهند. زمانی است که یک کاری دست من است می‌گوید آقا این پول را به من بده! می‌گویم: من می‌توانم این پول را به تو بدهم و طوری محاسبه کنم که کسی یقه من را نگیرد، اما قانون این اجازه را نمی‌دهد من هم موظفم. او هم اینقدر اصرار می‌کند که من یک جایی می‌شکنم. یک وقتی است که می‌گویم: نه چکش دست من است نه امضائش و نمی‌توانم. قرآن می‌فرماید: «...»

چنین حقی به آنها داده نشده که به کسی که از غیر در وارد شود جواب دهند. بسم الله این تحدی است. «...»

...»، «ولئک» اسم اشاره است و «الذین» اسم موصول است، وصف آنهاست،

※

ضمیر فاعلی «یدعون» هم به منحرفان و بت پرستان و کفار برمی‌گردد. در واقع معنای آیه این است: کسانی که این مشرکان یا منحرفان می‌خوانند خود اینها «

کنیم: یعنی معبودهایی را هم که شما آنها را می‌خوانید، خودشان دنبال این هستند که از طریق توسل به خدا و بالاترهای خودشان از خدا چیزی بخواهند. «...»

...»، «...»؛ و سیله‌ای که نزدیکتر است، «...»؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و خود همین اله شما مثل حضرت عیسی و اجنه‌ی بایمان که شما خیال می‌کنید اینها اله هستند امیدوار به رحمت خدا هستند و چیزی از خودشان ندارند. «...»

...». و از عذاب او می‌ترسند، قدرتی ندارند، از عذاب خدا ایمن هستند، خائفند و می‌ترسند. آن وقت شما بواسطه اینها نمی‌ترسید. خود امیرالمؤمنین^(ع) و امام حسین^(ع) از عذاب خدا غش می‌کردند، آن وقت ما گناه می‌کنیم و می‌گوییم: «ما همه غرق گناهیم و یک حسین داریم». یک خلبان هواپیما، وقتی هواپیما در

شرایط بد است از ترس رنگش پریده است، مسافری بگویند تا فلانی خلبان ماست مشکلی نداریم، او خودش هم خائف است. امیرالمؤمنان^(ع) از خوف خدا غش می‌کند، آن وقت تو به استظهار امام علی گناه می‌کنی؟! جالب است که این آیه نمی‌خواهد نفی توسل کند، می‌خواهد نفی طریق غلط کند، به توسل اشکال نمی‌کند. خیلی دقت کنید! «...»

اگر قرار شد یک موجود مقربی را صدا بزنند باید از راه و طریق خودش صدا بزنند و امروز راهی که خدا راضی است، اسلام است. یک نکته را عرض کنم درباره حاجت خواستن از ائمه اینکه آن کسی در حاجتش موفق است که افراط نکند.

گاهی توحید تحت تأثیر همین توسلات واقع می‌شود. از این حد نباید رد شود. مرحوم علامه مجلسی در رابطه با زیارت جامعه که صد تکبیر در اولش دارد می‌گویند که شاید وجه تکبیرها این باشد که کسی به خاطر این کلماتی که در مدح ائمه گفته شده است به غلو نیفتد. دیده‌اید که انتساب کرامات در متون زیارت ائمه به خدا هست. بعد هم می‌گوید که دو رکعت نماز بخوانید، چرا؟ برای اینکه یادت نرود که ارزش اینها به خاطر بندگی است. مبدا یک وقت در جریان توسل خدا را فراموش کنی. اگر اینگونه شود ائمه جواب نمی‌دهند.

دوم اینکه این است که اینگونه که از برخی عرفا شنیده‌ایم (از حضرت امام^(رض) هم نقل کرده‌اند) گفته بودند که حاجتهای کوچک را به ائمه عرضه نکنید، شأن آنها بالاست، شأن جهانی است، حاجتهای بزرگ را از آنها بخواهید. حاجتهای جمعی را بخواهید نه حاجتهای ریز و جزئی را. آیت‌الله جوادی آملی فرموده‌اند: در یک جلسه‌ای حضرت امام گفتند: حاجتهای شخصی را نزد امامزاده‌ها ببرید که خدا اینها را برای همین آفریده است. امامزاده‌ها هستند، به زیارت آنها بروید، این تکریم پیامبر است. خیلی از افراد که طالب قبر حضرت فاطمه بودند، به آنها توصیه شده که بروید قبر حضرت فاطمه معصومه^(س) را زیارت کنید. خیلی از بزرگان ما کمالات والایی را از این بزرگوار گرفته‌اند یا روایتی را در مورد حضرت عبدالعظیم گفته‌اند با این که نبیره امام است، فرزند بلافصل امام هم نیست. مرحوم محقق قمی صاحب کتاب قوانین به حرم معصومه^(س) رفته بود، دید که مردم مشغول عرض حاجتند، گفتند: چه خبر است؟ گفتند: مردم آمده‌اند به بانو متوسل شوند که باران بیاید. گفت: وقت بی‌بی را نگیرید، شأن ایشان اجل است، این را که من هم بلدم، آوردشان بیرون و دعا کرد باران آمد. پس در عرض حاجت باید مؤدب باشیم. حالا آقای رئیس جمهور آمده است یکی از میان جمعیت بگوید که آقا من با شما کار دارم ایشان هم بگویند که بفرمایید اکرام و محبت کند. وقت رئیس جمهور را بگیرد مثلاً آقا بگویند سهمیه آرد نانوائی محله ما را بیشتر کنند. در توسل هم باید رعایت کنیم.

آقایی رفته بود در حرم امام رضا، متوسل شده بود چهل میلیارد تومان بدهی داشته. یا امام رضا! آبرویمان می‌رود یک کاری بکن، دید یک آقایی آن طرف‌تر دارد پایه‌های ضریح را می‌کند، داد می‌زند یا امام رضا من دیگر تحمل این همه بار قرض را ندارم، خودت می‌دانی. پیش خودش گفت این حتماً چهار میلیارد دلار بدهی دارد گفت: ببخشید خدا حتماً خواسته مشکل بزرگتری را نشان ما بدهد که ما اینقدر جزع نکنیم. رفت جلوتر گفت: آقا شما چقدر قرض دارید؟ گفت: چهارصد هزار تومان. این هم دست کرد تو جیبش و چهار تا چک مسافرتی درآورد و به او داد و گفت: بگیر، پاشو برو حواس آقا را پرت نکن. ما باید در حاجت خواستن‌هایمان یک مقداری شأن ائمه را رعایت کنیم. هر چیز سبکی را از امام نخواهیم. به امامزاده‌ها متوسل شوید. همین امامزاده‌هایی که هستند و معتبرند ما کرامتهایی هم ازشان دیده‌ایم. در روایت است که بر سر قبر پدر و مادر حاجت بخواهید، حتی مؤمنین و صلحا در حد خودشان می‌توانند کمک کنند، در حاجتهای جزئی می‌توانند تأثیر بگذارند.

بعد می‌فرماید: «...»
 «^۱ عذاب خدا ترسیدنی است. یعنی باید از آن بترسی نه اینکه بگویی ما شیعه

اهل بیت هستیم و اهل بهشتیم!...»
 «^۲ عذاب خدا ترسیدنی است. بعضی می‌گویند که آقا اسلام

چیست، همه‌اش دین ترس است! چه کسی گفته که اسلام دین ترس است، شما برو آیات قرآن را بخوان می‌بینی که تعداد آیات تخویف و تبشیر یک اندازه است. سازنده هواپیما بالهای هواپیما را درست یک اندازه ساخته است اگر یک سانت این بال از بال دیگر طولانی‌تر باشد هواپیما در آسمان چپ می‌شود. امام فرمود: اگر شما دل مؤمن را باز کنید و خوف و رجایش را ببینید یک ذره خوفش از رجایش بیشتر نیست. یک دولتی بیاید اعلام کند که ما دولت محبت هستیم کار به هیچ کس نداریم در طناب فروشی را بستیم که کسی نتواند کس دیگری را دار بزند. زندان‌هایمان هم تعطیل شد؛ نه کسی زندانی می‌شود، نه کسی شلاق می‌خورد، چه اتفاقی می‌افتد؟ مگر همان اروپاییهایی که می‌گویند دین ما دین رحمت است، جلادهای خون‌آشامشان دیندار نیستند؟ آقای بوش از دینداران متعصب مسیحی است، چقدر آدم کشت! برای چه این کار را می‌کند؟ برای اینکه مرتب در گوشش خوانده‌اند که خدا، خدای رحمت و مهربانی است؛ حضرت عیسی هم دم در بهشت ایستاده که دستتان را بگیرد. کشته شد که تاوان گناهان شما شود. شما هر کاری می‌خواهید بکنید، آیا این عقیده می‌تواند جامعه بشری را اداره کند؟! اگر یک دولتی بیاید بگوید که ما دولت محبتیم، هرج و مرج می‌شود، باج‌گیرها و اشرار و قلدرها راه می‌افتند و دمار مردم را در می‌آورند! یک گوشه‌اش هم باید بترسند، اصلاً محبتی که ترس کنارش نباشد نمی‌تواند محبت باشد، ظلم است. حتماً برای اینکه محبت جاری شود باید در کنارش تندی و اعمال قدرتی باشد. اعمال قدرت نسبت به ستمگران نسبت به منحرفان. پس کار قرآن درست است اینکه گاهی می‌ترساند، گاهی بشارت می‌دهد این روش عاقلانه است.

«...»^۱، «إن»، نافیه است؛ (البته گاهی به معنای شرط و یا مخففه از إن می‌آید، مثل: «إن هذان لساحران»، «إن هذین» بوده است، بعد إن مخففه شده و هذین، هذان شده است. منتها شما باید با قرینه بفهمید که کدامش مراد است). اینجا این «إن» نافیه است چون بعدش «إلا» آمده است و اینگونه معنی می‌شود: «...»؛ هیچ قریه‌ای نیست مگر اینکه ما هلاکش کردیم. «...»؛ قبل از روز قیامت، «...»

«...»؛ یا به عذاب سخت گرفتارش می‌کنیم. البته در این آیه اختلافاتی شده است ظاهر آیه این است که هیچ سرزمین و هیچ شهر و قریه‌ای نیست که قبل از قیامت، یک طغیانی می‌کند که ما هم در اثر این طغیان یا «عذاب استیصال بر سرش می‌فرستیم مثل قوم ثمود، قوم لوط، قوم شعیب و... یا به عذابه‌ای متوسط گرفتارش می‌کنیم مثل قحطی، وبا، مریضی و... مثل بنی‌اسرائیل. قرآن در این آیه چه می‌خواهد بفرماید؟ گویا می‌خواهد بفرماید که انسانها قدرناشناسند به طوری که نمی‌شود یک جامعه خوب و درست که تا آخر روی حرف خدا ایستاده نشان بدهی، آخرش یک جایی خرابکاری کرده است یا گرفتار قحطی شده یا گرفتار جنگ شده یا اصلاً ریشه‌کن شده است. انصافاً شما نگاه کنید ببینید که آیا فرجام این تمدنها اینگونه نبوده است؟ مگر فتنه مغول چه بود؟ یک بلای عمومی بود یک عذاب سخت بود همه هم گرفتار شدند. شاید قرآن می‌خواهد این را بفرماید که هیچ جامعه‌ای مجموعاً در این امتحان الهی در قصه پذیرش دعوت الهی نمره بیست نگرفت. تامشان در اثر اشتباهات و خطاهایی که کرده‌اند یا به عذاب استیصال دچار شده‌اند یا گرفتار عذابه‌ای متوسط شده‌اند، و سرچشمه‌ی این امر ناسپاسی بشر است.

«...»^۲؛ این در کتابی نوشته شده است.

«...»^۳؛ این سؤال پیش می‌آید که چرا خدا برای همه آیه نمی‌فرستد؟ چرا معجزات برای همه روشن نمی‌شود؟ چرا برای همه یکی مثل ناقه صالح نمی‌فرستد تا همه ببینند و ایمان بیاورند؟ قرآن بیان می‌کند که چرا روش خدا اینگونه نیست.

در بحثهای قبلی عرض کردیم که اگر معجزه آمد چند اثر دارد: اولاً ارزش خوبیها و اعمال پایین می‌آید. در مسابقه بیست سؤالی اگر در همان سؤال و راهنمای اول جواب بدهد ارزشش بیشتر است یا راهنما بیستم؟ اگر قبل از این که معجزه رو شود با عقل خودش بفهمد بهتر است یا بعد از اینکه از بیان، عقل او از فهم حقیقت عاجز شود، بعد خدا معجزه نشانش بدهد آن وقت ایمان بیاورد؟ ارزش این ایمان کم می‌شود. قرآن هم این را می‌فرماید، به حدی که وقتی چشمش به عالم غیب باز شد و کاملاً با یقین ایمان می‌آورد دیگر این ایمان هیچ ارزشی ندارد و توبه‌اش هم قبول نیست.^۴ یعنی هر چه عالم غیب ظاهرتر شود ارزش ایمان کمتر است. ثانیاً هر چه عالم غیب آشکارتر شود، مجازات گناهان بیشتر است.

چه چیز باعث شد که خدا جلو مجازات را بگیرد؟ کما اینکه برای شما سؤال است که ای خدا تو می‌توانستی آیات را بفرستی، چه چیز باعث شد که بر سر هر گذری یک آیه نفرستی؟ اگر در هر محله‌ای یک علامتی، نشانه‌ای، آیه‌ای نازل می‌کردی همه ایمان می‌آوردند چرا این کار را نکردی؟ جواب این است «...»؛ چیزی ما را از فرستادن آیات منع نکرد،

«...»؛ مگر اینکه آن اولی‌ها آیات را تکذیب کردند. به این دلیل که فهم آنها مشکل بوده؟ نه اتفاقاً

خیلی روشن بوده است، از این روشن‌تر امکان نداشت. دیگر روشن‌تر از اینکه پیامبر خدا دعا کند که از دل کوه ناقه بیرون بیاید و آن حفره‌ای هم که حیوان از آن بیرون آمده بماند حیوان هم بیاید شیر بدهد بخورند و سیر شوند بعد بیایند او را بکشند. دیگر از

۱- اسراء آیه ۵۸

۲- همان

۳- اسراء آیه ۵۹

۴- سوره نساء آیه ۱۴ را بنگرید.

این واضح تر می شود؟ تجربه نشان داده است که مردم شایستگی ندارند و تکذیب می کنند. می فرماید: چیزی ما را از ارسال آیات منع نکرد مگر تکذیب مردم؛ ما هم آیات را نمی آوریم که تکذیب کنند. شما در خانه ای نشست‌اید می خواهید ادعایی کنید و یک حرفی می خواهید بزنید اگر احساس کنید که طرف شما قرار است که حرف شما را تکذیب کند حاضرید حرف را بزنید؟ تازه این مشکل به تنهایی نیست خدا ملاحظه می کند که اگر هر قومی قرار باشد که معجزه ببیند و تکذیب کند و هلاک شود دیگر فرصت برای انذار و تعلیم و اینکه عده‌ای شاید ایمان بیاورند باقی نمی ماند. خدا از باب رحمت، معجزه نمی کند. لذا می بینید که معجزات انبیا همیشه آخر کار بوده است. این طور که در روایت آمده است حضرت صالح نزدیک صد سال نبوتش طول کشید، در آخرین روزهای دعوتش معجزه کرد (به عنوان باب آخر)، پس قرآن می فرماید که قرار نیست که هر کس آمد گفت: معجزه بکن، مثل شعبده باز پیغمبر ایستاده باشد و بگوید: حالا هر کس درخواست داد من فوری آن را اجرا می کنم. بعد آنها از پیامبر بخواهند کیمیاگری کند و کویر را جنگل سازد و او هم بی وقفه انجام دهد، این تصور باطلی است.

بعد می فرماید: «...»
 «...»؛ ما به قوم ثمود آیت روشن دادیم. کلمه «مبصره» برای همین است

که کسی فکر نکند که شاید آیات روشن نبوده و مردم هم نتوانستند آن را هضم کنند. آقا این که برهان ابن سینا نیست که بگویی من فلسفه نمی دانم و نمی فهمم. بحث کلامی هم نیست که بگویی من اصطلاحات فنی نمی دانم و مغازه دار بودم و نفهمیدم. این که دیگر «مبصره» است. شتری از دل کوهی بیرون بیاید این روشن است. «...» دیگر از این واضح تر

می شود؟! گویا ما از خدا سؤال کردیم خدایا تو که قدرت مطلق هستی، برای هر قومی یک آیه می فرستادی و همه ایمان می آوردند. خدا می گوید: نه، مردم زیادی حتی آیات روشن را انکار می کنند و ظلم می کنند و جزای ظلم هم محرومیت است. من به یک آقایی گفتم که من یک شخصی به تو نشان می دهم، بیا بریم او را ببینم. پرونده اش هم نشانت می دهم بیش از صد شاهد هم نشانت می دهم که این آقا مریضی لاعلاجی که همه پزشکان داخل و خارج گفته اند داشته است به محضر امام رفته و شفایش داده اند. آخرین حرفی که زد این بود که اینها تلقین است. گفتم: عجب، تلقین است! شما بیا به آقایی که نابینا است و یا دستش قطع شده تلقین کن که تو بینایی، بین این بینا می شود؟ ببینید راحت تکذیب می کنند، دیگر از این آیه روشن تر است؟! پس جواب خدا به ما، جواب قانع کننده ای است. می فرماید: ما بیاییم آیات خودمان را به مردم بدهیم بعد بیایند اینگونه با آن رفتار کنند؟ «...»
 «...»؛ به او ظلم کردند. «...»
 «...»؛ (این جواب دوم است) ما معجزات را فقط برای بیم

دادن (و اتمام حجت) می فرستیم. برای انذار می فرستیم نه برای تفریح. پیشنهاد، نه برای تماشا پیامبران (اعوذ بالله) سیرک باز نیستند که بیایند کارهای خارق العاده کنند و مردم بنشینند تماشا کنند و یکی کف بزند یک بگوید قشنگ بود، یکی بگوید بد بود، من بهترش را انجام می دهم، یکی رد کند، یکی تأیید کند، یکی بگوید این خداست، یکی هم بگوید این از شیطان کمک می گیرد، «...»
 «...»؛ فلسفه ارسال رسل و فرستادن پیغمبران این است که خدا مردم را بترساند. اگر

یادتان باشد من یک مثلی زدم. گفتم: آن آقای پزشکی که داروی شیمی درمانی تزریق می کند فاصله زمانی، اندازه دارو و نوع دارو را لحاظ می کند و نمی شود که دارو را بی حساب وارد بدن کرد و گرنه او را می کشد. دارو باید به اندازه باشد خصوصاً داروی حساس. مگر حضرت عیسی معجزه نمی کرد؟ عده‌ای گفتند: راست می گوید پیامبر خداست. اینها معتدلها و آدمهای عاقل هستند. عده‌ای گفتند: تو خدایی. با همین معجزات، سه گروه آدمک با سه استعداد پیدا شدند. گروه اول گفتند: تو خدایی. گروه متوسط گفتند: تو پیغمبری. گروه سوم گفتند: تو ساحری. حالا اگر حضرت عیسی سطح معجزات یک کم بالاتر ببرد آنهاپی که می گویند تو خدایی تعدادشان بیشتر می شود. مثلاً می خواهد آنهاپی که می گویند تو ساحری را نجات بدهد از آن طرف آن مردم پایین می ریزند در دره الوهیت؛ یک عده از معتدلها جزء دسته اول می شوند. یک کم بیاید این طرف تر که اینها به من نگویند که خدا هستم و کمترش کنم مردم می روند طرف کسانی که آنها می گویند تو ساحری. پیغمبر خدا چه کار باید بکند؟ با این آدمیزاد چموشی که هر طرفش میاندازی بهانه میگیرد بهترین راه این است که راه اعتدال بروند. فلسفه آیات و اعجاز را قرآن بیان کرده

است. از زبان پیامبران می‌فرماید: «...؛ ما هیچ وقت آیتی نمی‌آوریم مگر به اذن خدا.»

فلسفه ارسال آیات و معجزات تخویف است برای اینکه مردم بترسند و چون معجزه ارزش ایمان را پایین می‌آورد، خدا آن را در آخر قرار می‌دهد. شما از یک نفر چیستانی را می‌پرسید نمی‌تواند بگوید. می‌گویید که تو را یک راهنمایی کنم؟ می‌گوید: نه، یعنی چه؟ یعنی اینکه اگر خودم بدون راهنمایی بگویم تیزهوش‌تر هستم. اگر کسی با عقل و معرفت و فطرتش ایمان بیاورد ارزش ایمان او بیشتر از کسی است که معجزه ببیند و ایمان بیاورد. بنابراین نه دیدن معجزات کرامت است نه ندیدن معجزات ضد کرامت، و اتفاقاً در روایت و آیات قرآن به این تصریح شده است. قرآن می‌فرماید: ایمان کسانی که قبل از دیدن آیات ایمان آوردند ارزشش بیشتر از کسانی است که بعد از دیدن ایمان آوردند. لذا معجزه حساب دارد باید ما این را بفهمیم. آقایی آمده اشکال کرده است که مردم نزد پیغمبر می‌آمدند و می‌خواستند که معجزه کند حضرت هم نمی‌توانست معجزه کند این آیه را برایشان می‌خواند. معلوم است که این آقا هیچ چیز از قرآن نفهمیده است. اصلاً از فلسفه ارسال رسولان مسئله اعجاز و وجه اعجاز، برای چه باید اعجاز شود، هیچ بویی نبرده است. قرآن دارد این حقایق را بیان می‌کند. «...»

«...؛ و هنگامی که به تو گفتیم. (خطاب به پیامبر است) «...»

احاطه دارد. یعنی به یاد بیاور «واذکر اذ قلنا لک»؛ به یاد بیار هنگامی که به تو گفتیم خدا به مردم احاطه دارد. خدا مردم را می‌شناسد. مثلاً اگر صدام با این دنائت و سفاکی، اگر بچه فلج و کوری به دنیا آمده بود چقدر به نفعش بود. یکی از دوستان که ده سال اسارت کشیده نقل کرد و گفت: ما را در یکی از این سالنهای بغداد بردند بعد یک افسری با چند تا از گروهانهایش آمده بود. گفتند: پاسدار کیست؟ (در اوایل جنگ اگر پاسدار پیدا می‌کردند دمارش را در می‌آوردند). هیچ کس چیزی نگفت. گفت: فکر نکنید که ما می‌خواهیم اذیتش کنیم، هر کس پاسدار است بگوید، چون ما خیلی از خلبانها و افسرهایمان اسیر شدند ما فقط پاسدار می‌خواهیم که با اینها عوض کنیم. هر کسی پاسدار است بگوید. اسرا آهسته به هم می‌گفتند که دارد دروغ می‌گوید، کسی خودش را لو ندهد. این افسر برای اینکه یک جواری مکرش را محکم کند دست روی شانه یکی از اسرا گذاشت و گفت: سربازی یا پاسداری؟ گفت: من سربازم. (اتفاقاً این دوست ما نقل کرد که این بیچاره شب خواب دیده بود که زن و بچه‌اش او را از خانه بیرون کرده‌اند. صبح گفت که من دیشب چنین خوابی دیدم. به او گفتند: تعبیر خوبی که ندارد، ولی این شاءالله خیر است). گفت که این افسر کلت را از جا درآورد و پیش گروهان انداخت او هم در هوا گرفت بعد اشاره‌ای کرد. ما فکر کردیم می‌خواهد ما را بترساند و بیم بدهد. یک لحظه شلیک کرد و این جوان افتاد و در خون خودش دست و پا زد که همه بدنشان لرزید. بعد گفت: ببینید سربازها برایمان هیچ ارزشی ندارند، ولی پاسدارها خیلی برایمان مهم هستند هر کس پاسدار است بلند شود بگوید. مریدهای صدام اینها بودند. حالا این آدم اگر در بچگی نابینا بود، چه می‌گفتند؟ قضاوت غلطی نکنید من نمی‌خواهم بگویم که حالا هر کسی در بچگی این مشکل را دارد اگر سالم بود لابد صدام می‌شد. فلسفه این موارد متفاوت است. عده‌ای هستند که خدا گرفتارشان می‌کند تا آدمهای بی‌طاقت به اینها نگاه کنند و از مقاومت اینها درس بگیرند و برای مردم الگو هستند، یک بعدی به جهان نگاه نکنیم، اتفاقاً اینگونه هم هست. آدم هم دیده‌ایم که در بدترین شرایط جسمی جز تشکر صمیمانه از خدا نکرده است و طوری حرف می‌زند که اگر صدایش را ضبط کنیم می‌گویید که هیچ کس خوش‌تر از این نیست. این هم هست، لذا خدا بهتر از همه بندگان را می‌شناسد. احاطه باطنی به مردم دارد و می‌داند که هر کسی کجا و در چه شرایطی باید باشد.

«...»^۱؛ و ما قرار ندادیم، رؤیا (یعنی خواب) تو را مگر فتنه‌ای برای مردم، «رأی» و «یری» فعل ماضی و مضارع است و دو مصدر دارد. مصدر رؤیت بمعنای دیدن در بیداری و رؤیا دیدن در خواب. در داستان حضرت یوسف (ع)^۲ می‌فرماید: «...»^۳؛ پادشاه گفت: من در خواب می‌بینم هفت

گاو چاق را، «أری» یعنی می‌بینم. یا یوسف می‌گوید: «...»^۴؛ من در خواب دیدم یازده ستاره.

«...»؛ و ما قرار ندادیم رؤیایی را که تو دیدی مگر فتنه و آزمایشی برای مردم.

اینجا «فتنه» به معنای آزمایش است. «...»^۵؛ و درخت لعنت شده در قرآن را. ظاهراً معنا این

است: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ»؛ ما آن شجره لعنت شده در قرآن را قرار ندادیم مگر آزمایشی برای مردم. این «شجره ملعونه» و «رؤیا» چیست؟ در قرآن رؤیاهای متعدد نقل شده است و هیچ کدام با این رؤیا تناسب ندارد. مثلاً می‌فرماید: «...»^۶؛ قطعاً این رؤیا، آن رؤیا نیست،

بلکه مراد وارد شدن در مسجد الحرام است. رؤیاهای دیگری که در قرآن برای پیامبر نقل شده با این تناسبی ندارد. پس این چه رؤیایی است؟ در قرآن در جای دیگری از آن نقل نشده، در روایت آمده است که پیامبر در عالم خواب دیدند که بر منبرشان بوزینگانی بالا می‌روند، پیامبر بسیار اندوهگین شدند و تعبیر به حکومت نژاد بنی‌امیه شده است. در قرآن چیزهایی لعنت شده‌اند، بعضی گفته‌اند که مراد از «شجره ملعونه»، درخت زقوم است؛ ولی در قرآن هیچ جا زقوم لعنت نشده است و خورندگان زقوم مورد لعنت هستند نه خود زقوم (زقوم درختی است که خدا آفریده برای مجازات بدکاران، خودش که نباید مورد لعنت باشد). پس «شجره ملعونه»، زقوم نیست؛ ارتباطی هم به این مسئله ندارد. «شجره» به معنای دودمان، نژاد و طایفه است. در قرآن یهود، کفار و منافقین لعنت شده‌اند. بعضی گفته‌اند که مراد یهود است و در قرآن آیات بسیاری آمده است که خدا اینها را لعنت کرده است، ولی آنچه که مشهور است نژاد بنی‌امیه است. شاید گفته شود تفسیر به بنی‌امیه در واقع تفسیر بر اساس جری است و جری به معنای نشان دادن بارزترین مصداق است، و آلا کافر عنود و دشمن حقی که مورد لعنت خدا واقع شود، شجره ملعونه است.

یک نکته که در اینجا است این است که یک کافر شجره حساب نمی‌شود. شجره را به دودمان و خانواده می‌گویند. فلانی شجره‌نامه دارد از نسل فلان است و شجره‌نامه را هم دارد. مثل درخت که یک تنه دارد، بعد شاخه‌های اصلی، بعد فرعی فرعی، به این شجره می‌گویند؛ یعنی نسلی که از یک نفر شروع شده و شاخ و برگ پیدا کرده است. حال اگر کل این شجره، کل این درخت، درخت بدی باشد «شجره ملعونه» می‌شود. پس معلوم است که «شجره ملعونه» به تک تک افراد اشاره ندارد، بلکه به یک دودمانی اشاره دارد که از ابتدا تا انتها خبیث است. به نظر شما در تاریخ بشر جز بنی‌امیه، کسی این ویژگی را دارد؟ یهود نه، خیلی از یهود ایمان آوردند، خیلی از یهودیان معتدل بودند، ایمان نیاوردند ولی تکذیب هم نمی‌کردند. می‌گفتند که ظاهراً همان پیامبر موعود است ولی ما ایمان نمی‌آوریم. دروغ به مردم نمی‌گفتند. پس نمی‌شود که شجره‌شان ملعونه است. درست است که خطاکاران یهود لعنت شده‌اند اما شما در زیارت عاشورا چه می‌خوانید؟ «وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمِيَّةَ قَاطِبَه»، «قاطبه» یعنی همه‌ی دودمان بنی‌امیه. عمر بن عبد العزیز که مُرد، همه گفتند چه آدم خوبی بود به وضع ما رسیدگی کرد، امام (ع)^۷ فرمودند: مردم برایش گریه کردند و فرشتگان آسمان او را لعنت کردند، کسی که جای حجت خدا نشسته، هر کسی می‌خواهد باشد، حالا چهار تا ساختمان ساخته و یک کم مهربانی کرده و... این کار درست می‌شود؟ «وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمِيَّةَ قَاطِبَه». به نظر می‌رسد این تفسیر به بنی‌امیه

۱- اسراء آیه ۶۰

۲- یوسف آیه ۴۳

۳- یوسف آیه ۴

۴- اسراء آیه ۶۰

۵- فتح آیه ۲۷: «خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ بطور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیتی.»

درست‌ترین تفسیر باشد. چون تنها شجره‌ای که می‌توان گفت از ابتدا تا انتها فاسق بودند، همین شجره بنی‌امیه است. بعد جالب است که امت اسلام بوسیله اینها در امتحان افتادند. پیامبرگرامی (ص) کراراً به مردم فتنه بنی‌امیه را گوشزد کرد. مگر در زیارت عاشورا نمی‌خوانید: خدا لعنت کرد اینها را و پیامبر هم لعنت کرد «فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيٌّ»؛ یعنی در هر جایی که پیامبر در مقام خطبه خواندن ایستاد، شر بنی‌امیه را به مردم گوشزد فرمود. در سیره ابن‌هشام آمده است که رسول خدا، معاویه و عمروعاص را با هم دید (این دو در جنگ تبوک با هم رفیق و هم‌خرج بودند، در جاهلیت هم با هم رفیق بودند جالب است که جاسوس پیغمبر وقتی رفت نشست بین این دو نشست)، حضرت یک نگاه تندی به آنها کرد، بعد فرمودند: این دو هیچ وقت بر خیر با هم جمع نمی‌شوند، هر وقت اینها را دیدید بین اینها را جدایی بیاندازید. زیدبن‌ارقم در سن پیری به شام آمد، به مجلس معاویه وارد شد. عمرو و معاویه کنار هم بودند، زید مستقیم آمد نشست وسط معاویه و عمروعاص، عمروعاص گفت: یا زید این چه کاری است که تو کردی؟ بدون اجازه بر تخت خلیفه نشستی، جای تو اینجا نیست برو آنجا بنشین. گفت: من به حدیث پیامبر عمل کردم. گفت: کدام حدیث؟ یادتان هست آن وقت در جنگ تبوک حضرت شما دو نفر را با هم دید، غضب‌آلود به شما نگاه کرد و گفت: هیچ وقت این دو بر خیر با هم جمع نمی‌شوند، هر جا این دو را با هم دیدید از هم جدایشان کنید. این آدم خوش‌فهم هم نفهمید که منظور حضرت از جدا کردن چیست؟ یعنی رابطه‌شان را قطع کنید نه اینکه در میانشان بنشینید، این خودش تأیید است. منظور پیامبر این است که اگر این دو با هم جمع شوند، فتنه و فساد می‌شود. در مورد این «شجره ملعونه» پیامبرگرامی (ص) در هر جایی به سخن گفتن، می‌ایستاد به نحوی به مردم هشدار می‌دادند. این را چه کسی باید عملی می‌کرد؟ پیامبر می‌دانست که این ابوسفیان دنبال فتنه‌گری است. در جریان سقیفه، ابوسفیان خدمت امام علی (ع) آمد گفت: یا علی، من لشکر دارم و اگر می‌خواهی که با اینها بجنگی و حق خود را بگیری، من با لشکر حاضر هستم. حضرت یک نگاه غضب‌آلودی کرد گفت: ابوسفیان هنوز دست از دشمنی با اسلام برنداشته‌ای؟! باید بپرسند که چه کسی آمد معاویه را حاکم شام قرار داد؟ چرا به دستور پیغمبر عمل نکردند؟ مگر کتابهای خودتان نگفته که هر جا این دو نفر با هم جمع شدند بینشان جدایی بیاندازید؟ چرا خلیفه دوم او را حاکم شام کرد؟ چرا خلیفه بعدی او را تأیید کرد؟ چرا وقتی ابازر به معاویه گفت که اگر این کاخ را با پول خودت ساختی، اسراف است و اگر با مال مردم ساختی، حرام است، معاویه هم نامه به عثمان نوشت که این خار را از چشم من درآور؟ چرا آنهايي که از پیامبر اسلام بارها شنیده‌اند باز هم بی‌توجهی کردند؟ (ما هم باید در رأی دادن‌ها متوجه باشیم. امام فرمود: نگذارید ناهلان و نامحرمان حاکم شوند، اما در یک برهه‌ای حاکم شدند. آقا در روزنامه‌اش نوشته بود که حق امام حسین (ع) بود که او را بکشند، هر کس علیه دولت مرکزی قیام کند سزایش همین است. به قول یکی از روحانیون که می‌گفت: امام حسینی را ندیدند که بکشند و گرنه می‌کشتند! دست مریزاد را که به یزید گفتند، اینها نامحرم نیستند؟ آن آقای که در مقابل این روزنامه‌نگار سکوت کرده و می‌تواند درسش را ببندد و آن را ممنوع کند، اما چیزی به او نمی‌گوید، آیا این محرم است؟ این محرم دین است؟) این آیه هشدار به همه ماست، هشدار به مؤمنین است. »

تو گفتیم خدا به مردم احاطه دارد. می‌داند این تیره، آن تیره، این قبیله، آن قبیله، این شخص و آن شخص چگونه انسانهایی هستند. و آن خوابی را که به تو نشان دادیم آزمایش مردم است که پیامبر بیاید به مردم بگوید مردم هم از این گوش بشنوند از آن گوش بیرون کنند، بعد هم بروند کار خودشان را بکنند. و نهایتاً حکومت به دست بنی‌امیه برسد و کار به جایی برسد و گره اسلام چنان کور شود که هیچ راهی جز ریخته شدن خون سیدالشهدا (ع) و اسارت اهل بیتش برای اسلام نماند. بعضی این حدیث را شنیده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً»، بعد حمل بر جبر می‌کنند و می‌گویند: گناه شمر خونریز چیست؟ در حالیکه خدا می‌خواست حسین (ع) را کشته ببیند! این سبکی در برداشت است. معنای حدیث این است که بی‌تقیدی آنهايي را که باید سفارشهای پیامبر را رعایت می‌کردند و بی‌توجهی به توصیه‌های پیامبر، کار امت اسلام به جایی رسیده که جز با ریختن خون حسین (ع) درست نمی‌شود. گیر کار اسلام این شده است. معنای «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً» این است.

بعد می‌فرماید: «...و نَحْوَهُمْ...»؛ ما آنها را بیم داده (و اذار) می‌کنیم. ببینید آیه قبلی فرمود: «...»

«؛ و ما آیات را نمی‌فرستیم مگر برای تخویف (برای ترساندن مردم). در آخر این آیه می‌فرماید: «؛ باز آیه

می‌فرستیم تخویف هم می‌کنیم. اما نتیجه را بنگرید. «...»

طغیان بزرگ ندارد. بیشتر طغیان می‌کنند. مگر شما نمونه‌هایش را در زمان خلفاء ندیده‌اید؟ شاید برای آدمهای پاک که باطن صاف دارند، پذیرش اینها سنگین باشد، ولی به تاریخ نگاه کنید، وقتی کرامات اهل بیت^(ع) را می‌دیدند، دشمنی آنها بیشتر می‌شد و یا دشمنشان می‌شدند. موقعی که عبدالله محض خیال می‌کرد پسرش محمد (که معروف شد به نفس زکیه)، مهدی امت است از آن طرف بنی‌عباس ابراهیم، مهدی و سفاح دنبال این بودند که حکومت را از چنگال بنی‌امیه بیرون بیاورند و ابومسلم را به این طرف و آن طرف می‌فرستادند که نیرو جمع کند، خراسانی هم نبوده، بغدادی بوده است و دروغ است که خراسانی بوده (آیت‌الله مطهری در بیان خود تکذیب کردند و اصلاً عرب بوده است). بعد امام به عبدالله گفتند که پسر تو مهدی امت نیست، زهری می‌گوید: امام به شدت مریض بودند، بعد اشاره کردند که این آقایی که قبای زرد پوشیده پسر است به دست این کشته می‌شود و در فلان جا کشته می‌شود. جایش را هم گفتند. (در روایت اصول کافی آمده است که همان حرف امام محقق شد. محمد نفس زکیه به دستور منصور دوانیقی کشته شد). در مجلس که رفتند امام یک جمله‌ای گفتند از آینده خبر دادند بعد هم اشاره کردند و گفتند آن کسی که قبای زرد در این مجلس پوشیده خواهد شد. منصور نگاه کرد، دید قبای خودش زرد است، امام را هم که می‌شناخت، اصلاً کسی او را تحویل نمی‌گرفت، یعنی سلسله‌جنبان بنی‌عباس، ابراهیم و مهدی و سفاح بودند. منصور اینجا کاره‌ای نبود و جزء رهبران این طایفه نبود هر چه نگاه کرد دید که هیچ کس، جز خودش قبای زرد ندارد، خیلی خوشحال شد می‌دانست که امام درست می‌گوید. امام بی‌اعتنا به مجلس، بلند شدند و بیرون آمدند دنبال امام دوید گفت: آقا منظورتان من بودم؟ امام تأیید فرمودند. گفت: پس من خلیفه می‌شوم. نقل می‌کند که من در همانجا نشستم وزرا و کارگذارهای خودم را در ذهن تعیین کردم. اما همین آدم با دیدن این کرامات، دشمن امام بود و قصد قتل امام را داشت. وقتی به او گفتند: چه طور شد که تا آمدی امام را بکشی اخلاقت را عوض کردی و به امام تعارف کردی؟ گفت: پیغمبر خدا را دیدم که غضبناک ایستاده و شمشیر کشیده است، از پیغمبر ترسیدم. در آخر هم امام را شهید کرد. این آدمها نیستند؟ یعنی قرآن می‌فرماید: «؛ ما اینها را می‌ترسانیم. اما این تخویف ما فقط طغیان اینها را می‌افزاید.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

با این کفران عجیب مردم، در فیض الهی بسته می‌شود و آیات و معجزات را به اینگونه مردم نشان نمی‌دهند.

و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

کلمات:

وَبِيلاً: سخت و سنگین	فَكَيْفَ تَتَّقُونَ: چگونه خود را بر کنار می‌دارید؟	شَيْباً: پیر
مُنْفَطِرِهِ: آسمان در آن روز (قیامت) از هم شکافته شود	أَذْنِي: نزدیک	لَنْ تُحْصَوْهُ: نتوانید شمارش کنید (یا دقیقاً حساب کنید)
فَأَقْرَأُوا: پس تلاوت کنید	مَا تَيْسَّرَ: آنچه میسر است	مَرَضِي: بیمار
يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ: به سفر می‌روند	يَبْتَغُونَ: می‌جویند	ءَاخِرُونَ: گروهی دیگر
مَاتَقَدَّمُوا: آنچه از پیش می‌فرستید	لِلنَّفْسِكُمْ: برای خودتان	تَجَدُّوهُ: آن را می‌یابید
سوره مبارکه المذثر	المدثر: در بستر خواب آرمیده	قَمٍ: برخی
فَأَنْذِرْ: پس بیم ده، بترسان	فَكَبَّرْ: پس بزرگ شمار	وَالرَّجَزَ: و از پلیدی، شرک، بت پرستی، اخلاق رذیله، عذاب الهی

لا تَمُنُّنَ: منت مگذار	نُقِرَ: دمیده شود	النَّاقُورُ: صور(اشاره به شیپوری است که در قیامت دمیده می‌شود و از شدت گوئی که گوش انسان را سوراخ می‌کند)
ذَرَّتِي: واگذار مرا	وَحِيدًا: تنها	مَمْدُودًا: فراوان، گسترده
مَهْدَتُ: آماده ساختیم	تَمَّهَيْدًا: آماده کردنی	أَزِيدُ: بیفزاید
عَنِيدًا: دشمن	سَأْرَهَقَةً: بزودی او را مجبور می‌کنم	صَعُودًا: بالا رود
فَكَرَّ: اندیشه کرد	قَدَّرَ: سنجید (نقشه شیطانی خود را آماده کرد)	يُؤَثِّرُ: جالب، باز گفته شده
بَسَرَ: روی درهم کشیده	سَقَرَ: دوزخ	لَا تَبْقَى: نه به جای نگذارد
لَا تَذَرُ: نه رها کند	لَوَاحِئًا: دگرگون سازد	بَشَرَ: پوست
تَسْعَةً عَشْرًا: نوزده	عَدَّتْهُمْ: تعداد ایشان را	لَيْسْتُمْ: تا یقین کنند
يَزِدَادُ: بیفزاید	لَا يَرْتَابُ: دو دلی نکنند	مَاذَا: چه چیز؟
يُضِلُّ: گمراه سازد	جُنُودًا: لشکریان (م: جند)	أَذْبَرَ: پشت کند
أَسْفَرَ: چهره بگشاید	كَبِيرًا: مسائل مهم، بزرگ	رَهْبَنَةً: گروگان، وثیقه(گاهی به معنای ملازمت و همراهی آمده است)
مَأْسَلَكَكُمْ: چه چیز انداخت شما را	لَمْ نَكُ: ما نبودیم	المُصَلِّينَ: نمازگزاران
نَحْوُ: فرو می‌رفتیم (در اصل ورود و حرکت در آب)	الْخَائِضِينَ: فرورندگان در باطل	الْبَاقِينَ: علم کامل و قطعی و در اینجا به معنای مرگ است
فَمَا لَهُمْ: پس چرا آنها	مُعْرِضِينَ: روی گردانان	حُمُرًا: گورخران، (الاغ، م: حمار))
مُسْتَنْفِرَةً: گریزان، فراری	قَسُورَةً: شیر(حیوان درنده)	كُلُّ أَمْرٍ: هر کدام از آنها
يُؤْتِي: داده شوند	مُنْشَرَةً: گشاده	سوره مبارکه (القيامة)
نَفْسِ اللّٰوَامَةِ: وجدان بیدار و ملامتگر	عِظَامَةً: استخوانهای او را	نُسُوءٍ: مرتب کنیم
بَنَانَةً: انگشتان (خطوط سر انگشت) او را	لِيَفْجُرَ: باز کند	أَمَامَهُ: پیش رویش
أَيَّانَ: کی، چه وقت	بِرِقِّ الْبَصَرِ: چشمها از تحیر و سرگردانی برق بزند، یا به حرکت درآید	حَسَفَ: بی‌نور
الْمَفَرُّ: گریزگاه، راه فرار	وَزْرًا: پناهگاه	يُنَبِّئُوا: آگاه شود
قَدَّمَ: پیش فرستاد	أَخَّرَ: به تأخیر انداخته	الْقِيَّ: بیفکند
مَعَاذِيرَهُ: عذرهای خود یا بهانه‌های خود	بِأَسْرَةٍ: در هم کشیده، عبوس	فَأَقْرَهُ: کمرشکن
بَلَغَتِ التَّرَاقِي: جان به گلوگاه برسد	رَاقِي: نجات دهنده و یا شفا دهنده(به طبیب هم گفته می‌شود)	الْتَفَتِ: پیچیده می‌شود
السَّاقُ: ساق پا، بلا، حادثه عظیم	مَسَاقُ: روان شدن(مسیر همه مردم) بسوی دادگاه پروردگار	لَا صَدَقَ: تصدیق نکرد
يَتَمَطَّى: متکبران و یا مغرور و سرمست	أُولَى: شایسته است	سُدَى: بیهوده، بی‌هدف
يُمْنِي: ریخته می‌شود	يُتْرَكُ: رها کرده می‌شود	عَلَقَهُ: خون بسته
نَاصِرَةً: خرم و شاد		